

السلامة من الهم

شناخت اندیشه‌های اجتماعی
شهید آیت‌الله دکتر سید محمد حسینی بهشتی

به کوشش

صدیقه قاسمی

سرشناسه	: قاسمی، صدیقی، گردآورنده
عنوان و نام پدیدآور	: شناخت اندیشه‌های اجتماعی شهید آیت‌الله دکتر سیدمحمد حسینی بهشتی
مشخصات نشر	: تهران: روزنه، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری	: ۵۷۲ ص.
شابک	: 978-964-334-544-0
وضعیت فهرست‌نویسی	: فپبای مختصر
یادداشت	: فهرست‌نویسی کامل این اثر در نشانی: http://opac.nlai.ir قابل دسترسی است.
یادداشت	: کتابنامه.
شناسه افزوده	: بنیاد نشر آثار و اندیشه‌های شهید آیت‌الله بهشتی
شماره کتابشناسی ملی	: ۳۷۹۱۱۰۳



شناخت اندیشه‌های اجتماعی

نویسنده: شهید آیت‌الله دکتر سید محمد حسینی بهشتی

به کوشش صدیقه قاسمی

تهیه و تنظیم: بنیاد نشر آثار و اندیشه‌های شهید آیت‌الله دکتر بهشتی

تلفن: ۸۸۳۲۰۹۰۱-۴

طرح جلد: احمد جعفری

نسخه‌پردازی و ویرایش: آیدا زرگران

صفحه‌آرایی و حروفچینی: آتلیه بقعه

چاپ اول: ۱۳۹۴

شمارگان: ۱۵۰۰ نسخه

قیمت: تومان

آدرس: خیابان مطهری، خیابان میرزای شیرازی، پلاک ۲۰۲، طبقه ۳، انتشارات روزنه

تلفن: ۸۸۸۵۳۷۳۰ - ۸۸۸۵۳۶۳۱ **نمبر:** ۸۶۰۳۴۳۵۹

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۳۴-۵۴۴-۰ ISBN: 978-964-334-544-0

تمام حقوق برای ناشر محفوظ است

فهرست

مقدمه ۷

بخش اول: گفت وگوها

- گفت وگو با آیت الله مهدوی کنی ۱۱
- گفت وگو با فرشاد مؤمنی ۲۷
- گفت وگو با سید محمدرضا حسینی بهشتی ۱۰۱
- گفت وگو با سید علیرضا حسینی بهشتی ۱۱۵
- گفت وگو با محمدرضا شرفی ۱۳۳
- گفت وگو با رحیم کمالیان ۱۵۳

بخش دوم: مقالات

- اعتدال در اندیشه و عمل در سیره شهید دکتر بهشتی / سید محمدرضا حسینی
بهشتی ۱۷۵
- راه‌گشایی‌های اندیشه و منش شهید بهشتی برای جهان اسلام در قرن
بیست و یکم / فرشاد مؤمنی ۱۸۳
- درآمدی بر سنخ‌شناسی مبنای عدالت از دیدگاه شهید بهشتی / حجت‌الاسلام

- والمسلمین محسن الوری ۱۹۵
- تعامل عقلانیت و دینداری بر محور ولایت فقیه از دیدگاه شهید بهشتی /
صدیقه قاسمی ۲۰۹
- مروری بر اندیشه‌های اجتماعی شهید بهشتی / مهدی واعظ مهدوی ۲۴۷
- مهم‌ترین ویژگی‌ها در سیره عملی آیت‌الله دکتر بهشتی / کیومرث اشتریان ... ۲۷۳
- درآمدی بر رهیافتی به «روش» آیت‌الله دکتر بهشتی / مهدی میرزازاده ۲۸۵
- تفکر تشکیلاتی در سیره شهید آیت‌الله دکتر بهشتی / بهمن مشکینی ۳۱۷
- آزادی و تربیت: تأملی در آرای آیت‌الله دکتر بهشتی / شریف لک‌زایی ۳۳۳
- امر به معروف و نهی از منکر، سازوکار حفظ ارزش‌های اجتماعی اسلام /
بهجت‌السادات شهرتاش ۳۶۷
- آزادی‌های اجتماعی در نگاه شهید بهشتی / حجت‌الاسلام والمسلمین سید
رحمت‌الله موسوی مقدم ۳۹۳
- ارزش‌های اجتماعی از دیدگاه شهید آیت‌الله بهشتی / مهناز عباسپور ۴۵۷
- آزادی اجتماعی از دیدگاه شهید بهشتی / فاطمه کبیرتاج ۵۱۷
- بایدها و نبایدهای ترویج اسلام‌گرایی در اندیشه شهید بهشتی /
علیرضا پویا ۵۳۹
- شهید بهشتی و تعلیم و تربیت اسلامی / عفت بلوسی ۵۵۵
- نمایه ۵۶۷

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم. رب يسر و لاتعسر.

خداوند را سپاس که گام کوچکی که برای بازخوانی و بازکاوی اندیشه‌های اجتماعی اندیشمند بزرگ معاصر، شهید مظلوم آیت‌الله دکتر بهشتی، در شانزدهم اردیبهشت ماه سال ۱۳۸۴ و در قالب برگزاری همایش یک‌روزه «شناخت اندیشه‌های اجتماعی شهید بهشتی» برداشته شد، اینک با چاپ مجموعه مقالات ارائه‌شده در آن همایش، این امکان را می‌یابد که در معرض بهره‌برداری عموم پژوهشگران و جامعه علمی کشور قرار گیرد.

برخی از مقالات این مجموعه، متن نگارش شده از سوی نویسندگان محترم است و برخی دیگر متن پیاده‌شده و ویرایش شده سخنرانی‌ها. یادآور می‌شوم این ویرایش از سوی خود سخنرانان محترم صورت گرفته است و مسئولان همایش اقدامی دیگر برای ویرایش تخصصی این مجموعه انجام نداده‌اند. همچنین یادآور می‌شود مسئولیت اجرایی یا علمی نویسندگان مقالات و سخنرانان مربوط به زمان همایش است.

سزاوار است فرصت را مغتنم بشمارم و بار دیگر از همه کسانی که در مسیر برگزاری همایش و چاپ این مجموعه مقالات به ما یاری

رسانده‌اند تشکر کنم؛ به‌ویژه از دکتر محسن الویری که همهٔ مراحل طراحی، دعوت سخنرانان، ارزیابی مقاله‌ها و مدیریت همایش زیر نظر ایشان صورت گرفته است. همچنین جا دارد از سرکار خانم‌ها زهرا راستی مدیر منطقه یک مدارس علمیه خواهران، فاطمه سلیمانی دبیر آموزش و پرورش منطقه ۲ و فاطمه بابایی نیز قدردانی کنم؛ زیرا از همکاری و مساعدت صمیمانه در روز برگزاری همایش دریغ نوزیدند. هنوز بار سختی‌ها و دشواری‌های گردآوری امکانات برای برگزاری همایش بر دوش دست‌اندرکاران همایش سنگینی می‌کند. این همایش با حداقل امکانات و بدون حمایت مالی مؤسسات و سازمان‌ها برگزار شد و برخی از وعده‌های سازمان‌هایی که معمولاً برای این‌گونه فعالیت‌ها به آسانی هزینه‌های زیادی صرف می‌کنند، جامه عمل بر تن نپوشید، جز برای در اختیار قرار دادن مکان همایش.

از خداوند متعال می‌خواهم توفیق تداوم تلاش برای شناخت هرچه بیشتر همهٔ ابعاد اندیشه‌های شهید بهشتی و دیگر متفکران دین‌مدار معاصر را در مسیر خدمت هرچه بیشتر به انقلاب اسلامی و نظام مقدس جمهوری اسلامی به همهٔ ما کرامت کند.

صدیقه قاسمی

دبیر همایش شناخت اندیشه‌های اجتماعی

شهید دکتر بهشتی

بخش اول

گفت و گوها

گفت‌وگو با آیت‌الله مهدوی کنی*

چرا تاکنون نپذیرفته‌اید که در این باره صحبت کنید؟

تاکنون نپذیرفته بودم در این باره صحبتی داشته باشم، به این علت که خیلی چیزها را فراموش کرده‌ام؛ زمان‌ها، کیفیت کارها و اسم افراد، اتفاقات یا حتی تحلیل خیلی آنها از خاطرم رفته است. در ضعف حافظه من یک دلیل دخیل است و آن این که اوایل انقلاب فردی کاری بودم، نه تاریخ‌نگار و مسئولیت‌هایی بر گردن من گذاشته شده بود که سخت به انجام آنها مشغول بودم. در نتیجه، برخلاف بعضی‌ها، متأسفانه به جریان تاریخ‌نگاری و نوشتن خاطرات توجه نکردم. همه توجه من معطوف به کارهایی بود که باید سر و سامان می‌گرفت. به همین علت، از این جهت دچار ضعف هستم.

شهادت بهشتی چه نقش و جایگاهی در تشکیل و تداوم جامعه روحانیت داشت؟
جامعه روحانیت در اول یک تشکیل نبوده؛ یک نوع شکل بوده است. ما عده‌ای روحانی مبارز با رژیم و طرفدار امام بودیم و با این هدف

* رئیس دانشگاه امام صادق(ع) (تاریخ گفت‌وگو: ۱۰/۷/۳۰)

واحد دور هم جمع شدیم. این دلیل بر این نبود که همه ما یک‌جور فکر می‌کنیم و همه در یک مرتبه هستیم؛ ولی همه هدف مشترکی داشتیم و اصل آن اسلام، تشیع، انقلاب، عدالت و امام بود. ما حول این محور که وحدت‌آفرین بود، دور هم جمع شدیم؛ لذا در جهت مبارزه با هم تفاوت داشتیم. بعضی‌ها خیلی تندرو بودند و بعضی‌ها میانه‌رو یا به تعبیر امروزی‌ها، اگر درست باشد، محافظه‌کارتر بودند؛ لذا بعضی‌ها زندان‌های متعدد، تبعیدها و محکومیت‌های متعددی داشتند و بعضی دیگر این‌طور نبودند. اما به جهت هدف واحد همه در این مسیر متحد بودند.

مجموعه ما قبل از انقلاب در سال‌هایتمادی با هم اجتماع داشتیم، مشاوره می‌کردیم، اعلامیه می‌دادیم، همفکری می‌کردیم و در سخنرانی‌ها مسائلی را مطرح می‌کردیم. این جهت مشترک ما را به منزله یک تشکل جمع کرد. منتها این تشکل در سال‌های آخر، یعنی سال ۵۷، به صورت تشکیلاتی منظم‌تر درآمد. عده‌ای که بر نظم و ترتیب جامعه روحانیت اصرار داشتند، مرحوم شهید مطهری، شهید بهشتی، شهید مفتاح، آقای هاشمی و در ردیف بعدی، بنده و آقای عمید زنجانی بودیم. عده دیگری هم بودند که بعضی شهید شدند و بعضی ماندند. روزی در منزل شهید مفتاح بودیم که بحث تشکیل منظم و تدوین شده جامعه روحانیت پیش آمد. بحث شد که چیزی به عنوان اساسنامه یا مرامنامه نوشته شود و عده‌ای برای نوشتن آن مأمور شدند. از جمله افرادی که پیگیر نوشتن مرامنامه بودند، شهید بهشتی بود. یادم هست بعد از این که اساسنامه نوشته شد، بنا شد شورای مرکزی جامعه انتخاب شود. قرار شد این شورا واحدهای مختلفی داشته باشد؛ از قبیل واحد فرهنگی، سیاسی، خدمات، تبلیغات و... هفت واحد در نظر گرفتیم که در اساسنامه جامعه

روحانیت نوشته شد؛ حتی واحد قضایی و واحد قانون‌گذاری نیز داشتیم. از آنجا که انقلاب هنوز پیروز نشده بود و مجلس شورای ملی قانون‌گذاری می‌کرد، ما بحث قانون‌گذاری داشتیم. الان مردد هستم؛ ولی گویا بعد از پیروزی انقلاب بود، در سال ۵۷، در باغی در اطراف کرج که متعلق به دوستان بود و جای اجتماع داشت، دور هم جمع شدیم. شهید بهشتی آمد و اساسنامه تصویب شد. بحث شورای مرکزی نیز مطرح شد که حدود بیست و یک نفر انتخاب شدند. بعد عده دیگری نیز برای کارهای دیگر انتخاب شدند. چهارده منطقه برای تهران در نظر گرفتیم که کرج جزء آنها بود. این مناطق به جامعه روحانیت وابسته بود. کمیته هم بعداً این چهارده منطقه را به تناسبی که جامعه روحانیت داشت، پیدا کرد و به مناطق شهرداری توجه نکردیم. حافظه‌ام یاری نمی‌کند که اول چهارده منطقه کمیته درست شد یا چهارده منطقه روحانیت. من نیز در اسفند ماه مسئول کمیته انقلاب شدم. این خلاصه نقش شهید بهشتی در تشکیل و تنظیم اساسنامه جامعه روحانیت و پیگیری جریانات انتخابات و واحدهای جامعه روحانیت بود. می‌توانیم این‌طور بگوییم که نقش اساسی را ایشان و سایر دوستان داشتند.

مرحوم شهید بهشتی در حزب هم بود. این دو فعالیت را چطور با هم جمع می‌کرد؟

مسئله این است که شهید بهشتی قبل از انقلاب خواستند حزب را تشکیل بدهند. یادم هست در آن تاریخ، اساسنامه‌ای هم برای حزب نوشته بودند که قرار بود روی آن بحث شود. یک روز آقایان به منزل ما آمدند. اسم برخی آقایان قبلاً مطرح بود که در تأسیس حزب مؤثر باشند؛ از جمله آقای جنتی و مشکینی. در منزل ما، روی اساسنامه بحث شد و قرار شد به منزل یکی از آقایان دیگر -ظاهراً آقای محلاتی- برویم

که آنجا بحث نهایی شود. بین راه، نزدیک میدان امام حسین(ع)، مأمورها ریختند و ما را دستگیر کردند. خود من هم راننده بودم که بحث آن مفصل است. آنجا اساسنامه را دیدند؛ ولی نفهمیدند چیست. بعد به کلانتری رفتیم. نزدیک انقلاب بود؛ ولی دقیقاً نمی‌دانم چقدر به انقلاب مانده بود.

به هر حال، صحبت حزب مطرح بود و مرحوم شهید بهشتی شش نفر را برای هیئت مؤسس حزب در نظر گرفته بودند؛ آقایان هاشمی، باهنر، خامنه‌ای (مقام معظم رهبری)، موسوی اردبیلی، خودشان و بنده. بنده گفتم روحیه حزبی ندارم و زیر بار نرفتم. گفتم کار و فعالیت می‌کنم؛ اما کاری به حزب ندارم، بنده را معاف بدارید و قبول کردند. البته وقتی حزب درست شد، شاخه‌ای به نام فقاقت و روحانیت در آن بود. نظر آقایان ابتدا این بود که جامعه روحانیت وارد این شاخه بشود. چون مرحوم شهید بهشتی تشکیلات را لازم می‌دانستند، امام هم پذیرفتند که این حزب تشکیل شود. ایشان پیشنهادشان این بود که ما در آن شاخه کار کنیم. بعضی از دوستان ما، مثل آقای موحدی ساوجی و موحدی کرمانی، شهید شاه‌آبادی و عده‌ای دیگر به حزب پیوستند. من چون روحیه حزبی نداشتم، نرفتم و گفتم جامعه روحانیت را مخلوط نکنید. آقایان هم پذیرفتند.

گاهی در بعضی مصوبات دوگانگی احساس می‌شد و البته همیشه این طور نبود. خود مرحوم شاه‌آبادی که رابط ما بود، نظرات مطرح شده در حزب و جامعه روحانیت را به یکدیگر منتقل می‌کرد. مواردی پیش آمد مثل انتخابات که عده‌ای از اعضای جامعه روحانیت، برخلاف حزب، از بنی‌صدر حمایت کردند. بنده از جمله کسانی بودم که مخالفت کردند. ما هرگز با بنی‌صدر موافق نبودیم و به او رأی ندادیم. در

حقیقت، در اقلیت بودیم و نظر حزب را قبول نکردیم. ما آقای حبیبی را به عنوان کاندیدا معرفی کردیم که ایشان هم رأی نیاورد.

باید به این نکته اشاره کنم که بعضی‌ها الان هم گاهی در سخنرانی‌هایشان می‌گویند شما بودید که از بنی‌صدر حمایت کردید. من مکرر گفته‌ام که طرفدار بنی‌صدر نبودم و بنی‌صدر خودش هم می‌دانست. جریانات من با بنی‌صدر در وزارت کشور، در کمیته و غیره مفصل است. درگیری‌های زیادی با ایشان داشتم؛ ولی در سخنرانی‌ها علنی نبود و تا زمانی که امام علیه ایشان چیزی نمی‌گفت، من علنی چیزی نمی‌گفتم. حتی در ریاست جمهوری خیلی اصرار داشتم که بنی‌صدر کاندید نشود. یادم هست که با شهید باهنر و آقای هاشمی رفتیم قم خدمت امام تا ایشان را راضی کنیم که آقای بهشتی کاندید شوند. امام در منزل آقای یزدی ساکن بودند، روبه‌روی منزل آقای منتظری. مفصل با امام صحبت کردیم تا راضی شوند؛ اما فرمودند که من راضی نیستم. من گفتم: «آقا، اینها خطرناکند». امام آن وقت اعتقاد نداشتند که بنی‌صدر آن‌قدر خطرناک است و ماهیت او برایشان روشن نشده بود. من عرض کردم چون در شورای انقلاب و دولت با بنی‌صدر کار کرده‌ام، احساس خطر می‌کنم و مصلحت نیست که اجازه بدهیم این آقا کاندید شود. الان وضعی است که ممکن است ایشان رأی بیاورد. اگر شخصیت قدری مقابلش نباشد، رأی می‌آورد. هرچه اصرار کردیم، امام فرمودند که نه؛ من نظرم این است که مردم فکر نکنند ما انقلاب کردیم تا حاکمیت داشته باشیم. ما باید این تصور را از دل مردم بیرون کنیم و اگر دنبال این چیزها برویم، مردم می‌گویند اینها انقلاب کردند تا قدرت را به دست گیرند. ولی در مجلس و قوه قضائیه هرچه قدر روحانیت بیشتر باشد، برای قانون‌گذاری و احقاق حقوق مردم خوب است. ایشان نپذیرفتند و مرحوم بهشتی هم کاندید نشد.

وقتی مرحوم بهشتی به حزب رفت، حضورش در جامعه روحانیت چندان پررنگ نبود؛ چون کارهای زیادی داشت، مثل شورای انقلاب و بعد هم مجلس خبرگان و خود قوه قضائیه؛ ولی گاه‌گاهی در جلسات جامعه روحانیت شرکت می‌کرد و هیچ مخالفتی در بین نبود. اوایل آقای انواری دبیر جامعه روحانیت شد و بعد شهید محلاتی. وقتی من از سمت‌های کاری کنار رفتم، دبیر جامعه شدم و مدت مدیدی هیچ‌گاه روبه‌رویی و مقابله‌ای نداشتیم؛ ولی همکاری تنگاتنگ به سبب وجود حزب کمی ضعیف شده بود.

شهید بهشتی در شورای انقلاب چه نقشی داشت؟

شورای انقلاب زمانی تشکیل شد که امام در پاریس بودند. بنده یادم هست که روزی شهید بهشتی به من گفتند امام نظرشان این است که ما یک شورای انقلابی تشکیل دهیم. هر انقلابی نیاز به یک شورا دارد که هم قبل از انقلاب و هم بعد از آن مدت‌ها زمام امور را در دست داشته باشد تا کارها به طریق عادی پیش برود. ایشان فرمود من و آقای مطهری در این باره با امام بحث داریم احتمالاً آقای مطهری آن زمان برای کارهای سیاسی که یکی از آنها شورای انقلاب بود، در پاریس بودند. امام لیستی خواسته‌اند از معمم‌ها، ارتشی‌ها و دانشگاهی‌ها و ما اسم‌هایی را برای ایشان فرستاده‌ایم تا از میان آنها انتخاب کنند. مرحوم قرنی، مدنی، سرهنگ مقصودی، از ارتشی‌ها بودند که بعضی پذیرفته و قبول شدند و بعضی پذیرفته نشدند؛ مثلاً مدنی پذیرفته نشد. افرادی مثل مرحوم سحابی و مرحوم مهندس بازرگان هم بودند.

تا آنجا که من اطلاع دارم، شهید مطهری و شهید بهشتی در پیشنهاد افراد برای عضویت در شورای انقلاب خیلی مؤثر بودند. به وسیله این

آقایان دستور امام می‌رسید و دیگر افراد به صورت مخفی بودند. البته رژیم تا حدی فهمید که شورایی تشکیل شده است، اما افراد را نمی‌شناخت؛ وگرنه ممکن بود اعدام شوند. حتی بعد از پیروزی انقلاب هم اسامی آنها به سبب مسائل امنیتی مشخص نشد.

دی ماه، شاید هم بهمن بود آقایانی که تاریخ را نوشته‌اند بهتر می‌دانند. حدود یکی دو ماه قبل از پیروزی، شورای انقلاب تشکیل شد. جلسه داشتند، با امام مشاوره می‌کردند، خبرها را به ایشان می‌رساندند و از آنجا خبر می‌آمد. تا زمانی که شورای انقلاب به صورت رسمی درنیامده بود، رئیس هم نداشت؛ چه انتخابی و چه انتصابی. ولی قهرماً کسی که رهبری می‌کرد، شهید بهشتی بود؛ چون ایشان نوعی فوق‌العادگی داشت که در هر جا بود، قهرماً زمام امور را به دست می‌گرفت؛ نه به زور، چون توانا و نظام‌مند بود و می‌توانست جمع را اداره کند، قهرماً جلو می‌افتاد؛ یعنی همه رهبری او را می‌پذیرفتند. ولی بعد از پیروزی انقلاب که شورای انقلاب رسمی شد، خود اعضا شهید بهشتی را به عنوان رئیس شورا انتخاب کردند؛ ولی حکم رسمی از جانب امام نبود.

دیدگاه شهید بهشتی درباره ولایت فقیه چه بود؟

ولایت فقیه در اول انقلاب مورد قبول همه علاقه‌مندان به امام بود. منظورم آنهایی است که امام را به عنوان امام قبول داشتند، نه به عنوان فرد سیاسی؛ مثل مرحوم بازرگان که امام را به عنوان ولی فقیه قبول نداشت. اما آنهایی که امام را به عنوان رهبری دینی-سیاسی قبول کرده بودند، خصوصاً روحانیون، ایشان را به عنوان ولایت فقیه قبول داشتند؛ منتها محدوده ولایت فقیه اوایل انقلاب برای خیلی‌ها روشن نبود؛ چون

ما واقعاً حکومتی را در دست نداشتیم تا بتوانیم تفسیر کنیم که دامنه ولایت تا کجاست. می‌خواهم عرض کنم که خود حضرت امام اگر جسارت بر ایشان نباشد - بر حسب ظاهر، آن قدر که ما برداشت کردیم، نظرات‌شان در دامنه ولایت بعداً تا حدی فرق کرد. ولی اصل ولایت فقیه برای ما اصل مسلمی بود، هم از روی مبنای فقهی و هم به تبعیت از امام که بالأخره در یک حکومت اسلامی شیعی، ولایت فقیه امر مسلمی است و فقیه باید در رأس امر باشد و ولایت داشته باشد. حال، ولایت عام و مطلقه بحث دیگری است و مطلق به آن معنا که بعضی خیال می‌کنند، بی‌در و پیکر نیست. معنایش این است که دو جور ولایت در فقه ما مطرح است که یکی، ولایت نسبی در موارد خاص است. بعضی فقها فتوا می‌دادند که مثلاً در امور حسبه دخالت کنند و امثال ذلک. این ولایت نسبی است و همه قائل به آن هستند و هیچ فقیهی در شیعه نداریم که به طور کلی منکر ولایت باشد. مرحوم صاحب جواهر می‌فرماید کسی که منکر ولایت فقیه باشد، بویی از فقه نبرده است.

بنابراین، اصل ولایت فقیه اصل مسلمی است و همه فقهای زمان ما هم ولایت را به طور کلی قبول دارند. حتی آنهایی که ولایت فقیه را قبول ندارند، ولایت را در این حد قبول دارند. متنها بحث این است که ولایت عام است؛ یعنی در همه شئون مملکتی است یا در شئون خاص؟ این مورد اختلاف است. حالا گاهی تعبیر عامه شده و گاهی تعبیر مطلقه و هر دو درست است؛ به شرط این که عام و مطلق را به این معنا بگیریم که مسئولیت عام و عمومی در اداره کشور، نه به معنای بی‌در و پیکر و بی حساب و کتاب وارد شدن؛ وگرنه ولایت امام معصوم هم بی‌در و پیکر نیست و بالاخره پیکر و چهارچوبی برایش وجود دارد.

بنابراین، شهید بهشتی معتقد به ولایت فقیه بودند و درباره آنچه امام

دستور می‌دادند، واقعاً چون و چرا نمی‌آوردند. ممکن بود راجع به چیزی مخالف باشند و بروند و صحبت کنند؛ اما عملاً مخالفت نمی‌کردند. مثلاً شهید بهشتی از همان روزهای اول، حتی قبل از انقلاب هم نسبت به یکی دو نفر که خارج بودند، در مبارزه شرکت داشتند، در اتحادیه انجمن اسلامی بودند و کذا و کذا، خیلی بدبین بود. یکی قطب‌زاده بود که شدیداً او را مردود می‌دانست و بعد هم بنی‌صدر. ایشان اعتقاد دینی به اینها نداشت و آقای یزدی در مرحله بعد. شهید بهشتی هیچ‌یک از اینها را به عنوان یک فرد صد درصد مذهبی قبول نداشت؛ اما وقتی بحث شورای انقلاب مطرح شد و امام تمایل نشان دادند که آنها در شورای انقلاب باشند، در عین این که برای ایشان مقبول نبود، نظر امام را پذیرفت که این به سبب ولایت‌پذیری ایشان بود.

در قضیه ریاست جمهوری هم همین‌طور بود. گرچه امام فرمودند که من به بنی‌صدر رأی ندادم و رأی من، رأی ملت است، اما جریان عادی این‌طور نشان می‌داد که ایشان بنی‌صدر را تأیید می‌کنند. به همین علت، شهید بهشتی در آنجایی که امام دستور می‌دادند حرفی نزنید، مخالفت علنی نمی‌کرد. مثلاً وقتی بین مرحوم رجایی و بنی‌صدر و حزب دعوا شد، امام دوره‌ای فرمودند که هیچ‌کس حق ندارد حرف‌های اختلاف‌برانگیز بزند. در این دوره، از جمله افرادی که به‌طور واقعی سکوت کردند، مرحوم شهید بهشتی بود. هیئت حل اختلاف شامل بنده، آقای اشراقی و آقای یزدی بود. این هیئت از سوی امام تشکیل شده بود برای تعیین تکلیف افرادی که از دستور ایشان تخلف می‌کردند. قرار شد نوشته‌های روزنامه‌ها، سخنرانی‌ها و مصاحبه‌ها کنترل شود تا حرف‌های تفرقه‌انگیز گفته نشود. هر کسی هم که چیزی بگوید، ما او را کنترل کنیم و تذکر دهیم و اگر گوش نکرد، به امام مراجعه کنیم. بنده از طرف امام